

را عموماً برعهده واحد های رده اول واگذار میکند **فردوسی** هم برای آنکه این مفهوم را برساند در پایان اشعار فوق از قول رستم امر میدهد که تعیین شود طلایه از کدام قسمت و فرماندهیش برعهده که بوده است بعداً امر میدهد که مجازاتی درباره طلایه اجرا گردد بعلاوه او را بنزد **شاه** فرستند تا عقوبت بیشتری (شاید اعدام) در باره اش اجرا شود، چنانکه میفرماید:

**چو مرد طلایه بیابی ، بچوب هم اندر زمان دست و پایش بکوب**  
**بدین سان فرستش بنزدیک شاه مگر کشته گردد بدان بارگاه**

بعلاوه **فردوسی** برای اینکه اهمیت قطع تماس را مجسم نموده و خطر از دست دادن دشمنی را که بچنگ آمده است تشریح نماید ضمن داستان **رستم و سهراب** که در روز اول کشتی گیری، **رستم** از **سهراب** بزمین خورده و با حيله و فریب از چنگ او خود را خلاص نموده و **سهراب** در باز گشت نتیجه را برای **هومان** شرح میدهد از قول **هومان** عیب و خطر آن (از دست دادن دشمن بچنگ آورده) را بیان میفرماید:

<b>بز د دست، سهراب چون پیل مست</b>	<b>چوشیر دهنده زجا در، بجست</b>
<b>کمر بند رستم گرفت و کشید</b>	<b>زبس زور گفتی زمین بردرید</b>
<b>برستم در آویخت چون پیل مست</b>	<b>بر آوردش از جای و بنهاد پست</b>
<b>یکی نعره، برزد پرازخشم و کین</b>	<b>بز د رستم شیر را بر زمین</b>
<b>نشست از بر سینه پیلتن</b>	<b>پراز خاک چنگال و روی و دهن</b>
<b>بگردار شیری که بر گور فر</b>	<b>زند دست و گور اندر آید بر</b>
<b>یکی خنجر آنگون بر کشید</b>	<b>همیخواست از تن سرش را برید</b>
<b>نگه کرد رستم باواز گفت</b>	<b>که این راز باید گشاد از نهفت</b>
<b>بسهراب گفت: «ای یل شیر گیر</b>	<b>کمند افکن و گرز و شمشیر گیر</b>
<b>دگر گونه تر باشد آئین ما</b>	<b>جز این باشد آرایش دین ما</b>
<b>کسی کاو بکشتی نبرد آورد</b>	<b>سر مهتری زیر گرد آورد</b>
<b>نخستین که پشتش نهاد بر زمین</b>	<b>نبرد سرش گرچه باشد بکین</b>
<b>اگر بار دیگرش زیر آورد</b>	<b>با فکندش نام شیر آورد</b>

روا باشد، ارسر کند زو جدا  
 بدین چاره از چنگ فر اژدها  
 دلیر جوان سر بگفتار پیر  
یکی از دلیری دوم از زمان  
 رها کردش از دست و آمد بدشت  
 همیکرد نخجیر و یادش نبود  
 همی دیر شد باز هومان چو گردد  
 به هومان بگفت آن کجا رفته بود  
 بدو گفت هومان: «دریغ ای جوان  
 دریغ این برو برز و بالای تو  
هژبری که آورده بودی بدام  
 نگه کن که زین بیهده کار کرد

بدین گونه بر پا شد آئین ما  
 همیخواست یابد، ز کشتن رها  
 بداد و نبود آن سخن جایگیر  
سوم از جوانمردیش بیگمان  
 بدشتی که بر پیشش آهو گذشت  
 از آنکس که با او نبرد آزمود  
 پیامد پیرسید از او از نبرد  
 سخن هر چه رستم بدو گفته بود  
 بسیری رسیدی همانا ز جان  
 رکیب دراز و یلی پای تو  
 رها کردی از دست و شد کار، خام  
چه آرد به پشت بروز نبرد»

## فصل دوم تکمیل مظفریت

استعمال عدة احتیاط که در فصول قبل درباره آن بحث شد موارد متعدد دارد که از آنجمله یکی : در موقعی است که دشمن قسمت زیادی از فشار خود را غفله متوجه یکی از نقاط جبهه نموده و موفق بایجاد رخنه گردد که پس از آن با وسیع نمودن آن رخنه سقوط قسمتهای دیگری از جبهه را نیز امکان پذیر نماید ولی پس از نیل بفتح، در قسمتی از جبهه، نبایستی غافل بود که دشمن هم بنوبه خود و بوسیله عدة احتیاط مذکوره قویاً ممکنست بحمله متقابله مبادرت و بالاجمال مجال استفاده از رخنه حاصله را ندهد، بنا بر این همانطوریکه قبلاً راجع با اهمیت و لزوم داشتن احتیاط مطالعه گردید بهمان درجه و بموجب همان علت، هر قسمتی که به پیشدستی مبادرت و موفق بتصرف تمام یا قسمتی از جبهه دشمن میشود نباید از حمله متقابله دشمن خود غافل گردیده و بایستی قبل از هر چیز بادر نظر داشتن این نکته اقدامات لازمه را معمول دارد که با اصطلاح امروزه مجموع اقدامات مزبور را **تکمیل مظفریت** نامند.

**فردوسی** نیز این مطلب را کراراً متذکر و مخصوصاً توصیه میفرماید که نبایستی پس از پیروزی عدة را پراکنده نمود، بلکه باید برگشتن دشمن را انتظار داشت و طبق آن اقدامات لازمه را معمول نمود، چنانکه میفرماید :

از آن پس که پیروز گشتی بجنگ      بکار اندرون، کرد باید درنگ  
نباید پراکنده کردن سپاه      به پیمای راه و بیارای گاه

در حقیقت مطلبی را که و بان در قرن هیجدهم بشرح ذیل بیان نموده :

«فرماندهی که قشون خود را بطور بی نظمی در عقب دشمن فراری ترک و پراکنده نماید محققاً از فتحی که کرده ثمر نبرده بلکه شکست خواهد خورد، چه بسا دیده شده است اینطور غالبین دفعه بیك صورت

بدی مغلوب شده اند . « فردوسی در قرن دهم میلادی مفهوم آنرا طبق شرح مذکوره امر فرموده است . همچنین در موقع شکست فریبرز از قوای توران از قول افراسیاب خطاب به پیران میفرماید :

بنزدیک پیران فرستاد چیز	جز اینش بسی هدیه ها داد نیز
سپهد چو برگشت از پیش شاه	بدو گفت شاه ای گو نیکخواه
تو بامو بدان باش وهشیار باش	سپه را زدشمن نگهدار باش
بهر سو خردمند و کار آنگهان	پراکنده بفرست هر سو نهان
که کیخسرو امر وز با خواسته است	بداد و دهش کشور آراسته است
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه	چو شد گرد، از این بیش چیزی مخواه
<u>ز برگشتن دشمن ایمن مشو</u>	<u>زمان تا زمان آنگهی خواه زی</u>
بجائی که رستم بود پهلوان	گر ایمن بخسبی ، پیچد روان

چنانکه ملاحظه شد فردوسی رعایت نکات لازمه که جنگیان را بلزوم تکمیل مظفریت معتقد میکند در حوالی هزار سال قبل کاملاً دستور و تشریح فرموده است .

## فصل سوم

### قطع محاربه بوسیله شب

شیوه کارزار برای قطع محاربه (بهرعلتی که باشد) بطور کلی، استفاده از تاریکی شب را تبلیغ و تعیین نموده است، زیرا با سماجی که عده های دشمن برای حفظ تماس از خود ابراز میدارند اجرای این عمل در روز غیر ممکن و در صورت اجبار ضایعات بسیار سنگینی منتهی خواهد شد، در صورتیکه هنگام شب بواسطه وجود تاریکی این عمل بسیار سهل و بلکه اساساً تنها موقع اجرای این عمل است. ضمناً برای قطع محاربه بترتیبی که در نظامنامه ها نوشته شده بایستی تمام عده را دفعه از آن جبهه برداشته و دشمن را مطلع و آزاد گذارد، بلکه موضوع قطع محاربه نیز عیناً مانند پیشروی بایستی در پناه و پشتیبانی آتش سبب کافی و با کمال اختفاء صورت گرفته بالاخره تا آخرین نفر قوای عمده که از آوردگاه خارج میشوند بایستی عوامل تأمینیه (طلایه و غیره) دشمن را در گیر و مقید نگاهداشته بعداً خودشان، بهمین نحو و با رعایت همین نکات، در همان تاریکی شب، محاربه را قطع نموده بصورت یک عقب دار تا موقعی که دستور دیگری داده شود قوای عمده را از هر نوع آسیبی محفوظ دارند.

خوشبختانه فرائد شاهنامه برای ما واضح میسازد که :  
این نکته جنگی هم بر فردوسی پوشیده نبوده و عیناً بطریق مذاکوره، طریقه قطع محاربه را معتقد بوده و تعلیم آنرا مانند سایر نکات واجب دانسته است زیرا در ضمن بیان قطع محاربه که افراسیاب در مقابل قوای ایران بعمل میآورد جزئیات این نکات تشریح گردیده است، بطریق ذیل :

سپه چون بدیدند آن دستبرد	بر آوردگه بر، نماند ایچ گرد
بر افراسیاب این سخن مرگ بود	کجا کار ناساز و بی برگ بود
زتوران سوادان چو آگه شدند	ز حمله همه دست کوتاه شدند
چو آوردگه خوار بگذاشتند	بفرمود تا بانگ برداشتند

که این شیر مردی ز زنگ شب است	مرا باز گشتن ز جنگ شب است
گر آیدون که امروز یکباره باد	ترا جست و شادی ترا در گشاد
چو روشن شود روز، مارا به بین	درفش دلفروز ما را به بین
همه روی صحرا چو دریا کنم	ز خورشید تابان ثریا کنم
دو شاه دولشکر چنان رزمساز	بلشکر که خویش رفتند باز
چونیمی ز قیره شب اندر گذشت	سپهر از بر گوی گردان بگشت
سپهدار ترکان بنه بر نهاد	سپه راهمی ترگ و جوشن بداد
طلایه فرمود تا ده هزار	بود ترگ و برگستوان و ر، سوار
چنین گفت با لشکر افراسیاب:	که من چون گذریابم از رود آب
دمادم شما از پسم بگذرید	بجیحون و روز و شبان مشرید
<u>شب تیره با لشکر افراسیاب</u>	<u>گذر کرد از آهوی و بگذاشت آب</u>
همه روی کشور به پیراه و راه	سراپرده و خیمه بد، بی سپاه

در اینجا نیز چادر و اثاثیه را برای اغفال ایرانیان جا گذارده بودند و چنانکه ملاحظه شد تمام نکات مربوط بقطع محاربه در این قسمت بترتیب نمایش داده شده است، ضمناً اجرای دستور هائی که افراسیاب داده بدین ترتیب نتیجه بخشیده که:

سپیده چو از کوه سر بردمید	طلایه سپه را بهامون ندید
بیامد بمژده بر شهر یار	که پردخته شد شاه از این کارزار
همه خیمه بینیم و پرده سرای	ز دشمن سواری نمانده بجای

ولی برای آنکه باز اهمیت حفظ تماس را فردوسی متذکر گردد با اینکه شاه ایران از فرار دشمن خشنود گردیده بود در قسمت اخیر همین داستان از قول مشاورین و سران سپاه فرموده است:

همیگفت هر کس که: اینت فسوس	که اورفت بالشکر و بوق و کوس
شب تیره از دست آزادگان	بشد نامداری چنین، رایگان

## فصل چهارم

### رزم با زره پوش

در ماده ۲۵۰ نظامنامه فعلی پیاده نظام، رزم با توپیل زره پوش را بوسیله اجرای گلوله های ناقب امکان پذیر مینماید که بنقاط قابل تأثیر آن تیر اندازی شود و یا بوسیله گلوله های معمولی، ولی با این شرط که بشکاف و یا سوراخهای آن اصابت نماید. مخصوصاً در قسمت سوراخهای آن، مساعدتر از همه نقاط، مزغل هائی است که را کین زره پوش برای دیده بانی از آنها استفاده نموده و در واقع بمنزله چشمهای آن بشمار میرود، البته استعمال گلوله های ناقب که با استحکام و قابل نفوذ تر از گلوله های معمولی میباشد (ذیرا تمام جنس آن فولاد خالص است) بیشتر موجبات تخریب آنها فراهم نموده با لاجمال چنین استفاده میشود که بایستی بر علیه زره پوش، با گلوله های مخصوص، بچشمهای آن نشانه روی و تیر اندازی شود. **فردوسی هم** در آن موقعی که زره پوشی در بین نبوده ولی بر علیه **اسفندیار روئین تن** که مانند همین اسلحه امروزه تیرا بردش **کارگر** نمیدانسته میخواهد چاره بندیشد، عیناً همین طریقه را از قول **سیمرخ** به رستم دستور میدهد که از تیرهای مخصوص چوب گز که بوسیله آب رز پرورده شده باشد تهیه و در جنگ با **اسفندیار** بطرف چشم او نشانه روی نماید تا موفق به از بین بردنش بشود.

تمام نکات مذکوره از چند شعر ذیل مستفاد میگردد:

بزه کن کمانرا و این تیر گز	بدینگونه پرورده آب رز
ابر چشم او راست کن هر دو دست	چنان، چوب گز را رها کن زد دست
زمانه برد راست آنرا بچشم	شود کور و بخت اندر آید بچشم

تعجب است موقعی که **فردوسی** از زبان **سیمرخ** به رستم دستور تهیه تیرها را میدهد، مانند آنکه موضوع **بالستیک** خارجی تیر را در هوا کاملاً مطلع بوده و میدانسته

۱ - مقصود از **بالستیک** مطالعه و تحصیل چگونگی سیر گلوله است، که آنچه در داخل لوله صورت میگیرد بنام **بالستیک** داخلی و آنچه در هواست با اسم **بالستیک** خارجی موسوم نموده اند.

## رزم با زره پوش

: برای آنکه تیر در خط سیرش مستقر مانده و با برد زیادی از نوک به هدف بخورد بایستی حرکت وضعی داشته باشد که برای تیرهای کمان بهترین طریقه تأمین حرکت وضعی ، همان قرار دادن چند پر بعقب آن بوده است\* و برای آنکه بر قوه نفوذ آن نیز بیفزاید یگانی بودن آنرا هم دستور داده است چنانکه فرموده :

همیراند تا پیش دریا رسید	ز سیمرخ روی هوا تیره دید
چو آمد بنزدیک دریا ، فراز	فرود آمد آنمرخ گردن فراز
گزی <sup>۱</sup> دید برخاک ، سر بر هوا	نشست از برش مرغ فرمائروا
برستم نمود آنزمان راه خشک	همی آمد از باد او بوی مشک
بفرمود تا رفت رستم به پیش	بمالید بر تارکش پر خویش
بدو گفت شاخی گزین راست تر	سرش برتر و تنش برکاست تر
بدین گز بود هوش اسفندیار	تو این چوب را خوار مایه مدار
باتش بر ، این چوب را راست کن	<u>یکی نغز پیکان نگه کن کهن</u>
سه پرو دو پیکان بدو در نشان	نمودم ترا از گزندش نشان

جز این گز نباشد بدو کارگر	سلیح یلان جهان سر بسر
که ز رتشت خواند دست بروی فسون	بود برتش تیغ وزوین زبون

همچنین در شرح جنگ رستم و اسفندیار که منجر بکشته شدن اسفندیار

میکردد طریقه غلبه بر زره پوش را تأییداً تکرار نموده است :

چو بشنید رستم گو رزمساز	بدانست گامد زمانش فراز
کمانرا بزه کرد و آن تیر گز	که پیکانش را داده بود آب رز
چو آن تیر گز ، راند اندر کمان	خداوند را خواند اندر نهان
همیگفت گای داور ماه و هور	فزاینده دانش و فر و زور

\* - امروزه هم بگالواه سلاح بی خان ( از قبیل بمب های سنگری و غیره) بوسیله قرار دادن پره هایی در عقب آنها حرکت وضعی میدهند .

۱ - گز - درختی باشد که بیشتر در کنارهای آب و رودخانه روید و بار این درخت را بهر بی تمره اطراف ، گویند که امراض چشم و زهر رطیلا را نافست .



همی بینی این پاك جان مرا  
 كه هر چند كوشم كه اسفندیار  
 تودانی كه بیداد كوشد همی  
 بیادافره<sup>۱</sup> این گناهم مگیر  
 چو خود كام<sup>۲</sup> جنگی بدید آن درنگ  
 بدو گفت كای سگری بد گمان  
 به بینی كنون تیر گشتاسبی  
 یکی تیر بر ترگ رستم بزد  
 تهمتن گز اندر كمان راند، زود  
 بزد راست بر چشم اسفندیار  
 بدو نوك پیکان دو چشمش بدوخت  
 خم آورد بالای سرو سهی  
 نگویند سر شاه یزدان پرست  
 گرفتش فش و یال اسب سیاه  
 چنین گفت رستم باسفندیار  
 تو آنی كه گفتی كه روئین تم  
 من از تو سد و شست تیر خدنگ  
 بیک تیر برگشتی از كار زار  
 بخوردی یکی چوبه تیر گزین  
 همانگه سر نامبردار شاه

روان مرا، هم توان مرا  
 مگر سر بگرداند از كارزار  
 همی لاف مردی فروشد همی  
 تو ای آفریننده ماه و تیر  
 كه رستم همی دیر شد سوی جنگ  
 نشد سیر جانت ز تیر و كمان؟  
 دل شیر و پیکان لهراسبی  
 چنان كز كمان سواران سزد  
 بد انسان كه سیمرخ فرموده بود  
 سیه شد جهان پیش آن نامدار  
 بمرد آتش كینه چون بر فروخت  
 از او دور شد دانش و فرهی  
 بیفتاد چاچی كمانش ز دست  
 ز خون لعل شد خاك آورد گاه  
 كه آوردی آن تخم زفتی آبیار  
 بلند آسمان بر زمین بر زخم  
 بخوردم، تنالیدم از نام و تنگ  
 بهفتی بر این باره نامدار  
 نهادی سر خویش، بر پیش زین  
 نگون اندر آمد ز پشت سپاه

۱ - بادافره - بمعنی بادافراه (بروزن ماه در ماه) جزا و مكافات بدی را گویند.  
 ۲ - خود كام - بروزن هنگام (با واو معدوله) بمعنی خودرای و بكام خود بر آمده و خودسر باشد.  
 ۳ - زفت - بضم اول بمعنی ستیزه خوی و ترشروی و خشونت كننده باشد.

## فصل پنجم

پیشدستی بیک جبهه مستحکم و سقوط آن بوسیله ایجاد رخنه

یکی از تجربیات جنگی که در طی محاربات متعدد ادوار قدیمه تا کنون تحصیل و قبول شده است و از طرفی اساساً رعایت اصل ضربت قوی بضعیف که شرح آن مفصلاً در دو باب قبل همین کتاب مطالعه شد مؤید آن میباشد عبارت از آنستکه :

«عده های مهاجم چنانکه در موقع اجرای عمل پیشدستی بخط مقاومت

متصل و شدید از دشمن مصادف شوند که حرکت آنان اجباراً متوقف گردد

نبایستی باز با همان صورت بندی اولیه در پیشروی و حرکت خود سماجت

بخرج دهند، زیرا جز قبول تلفات زیاد نتیجه بدست نخواهند آورد و

در چنین موقعی باید ضمن کشف و تعیین نقاط مختلفه جبهه، یک یا چند

نقطه از قطعات مساعد را که نسبت بسایر نقاط ضعیف باشد انتخاب

نموده سپس با بکار بردن فشارهای سخت بنقاط انتخابی، رخنه در جبهه

دشمن تولید نموده، بعد بوسیله استفاده از آن رخنه و وسعت دادن از

طرفین، سایر مواضع را سقوط داده تسخیر نمایند.»

**فردوسی** مفهوم تمام مصالب مذکوره فوقرا ضمن بیان داستان پناه گرفتن

**افراسیاب در گنگ بهشت** بیان فرموده و موقعیست که **افراسیاب** از **کیخسرو** شکست

یافته و بقلعه مزبور پناهنده شده سپس با تقویت و آرایش آنموضع، حالت درنگی

اتخاذ نموده است تا از طرف **فغفور چین** عده ای بکمک او رسیده مبادرت بحمله

نماید. در مقابل، **کیخسرو** چون از این وضعیت و اندیشه **افراسیاب** آگاه میگردد

( زیرا او را مرتباً تعاقب مینموده ) تصمیم میگیرد که قبل از رسیدن قوای امدادی

افراسیاب



فقفور چین بكمك افراسياب او را مضمحل و معدوم سازد و برای این منظور چون قلعه گنگ هم فوق العاده محکم و کاملاً از لحاظ جنگی آراسته شده بود فکر ایجاد رخنه افتاده و با نیرنگ مخصوصی موفق بایجاد رخنه و بالتیجه سقوط آن قلعه میشود که هنوز هم میتوان ادعا نمود آن نیرنگ کهنه نشده و در باره قلاع بسیار بلند و ضخیمی که سلاح ناریه فعلی نیز از تخریب آن عاجز میباشند کاملاً عملی بنظر میرسد. اینک از نقطه نظر اهمیت آن نیرنگ ذیلا بدرج تمام شرح تسخیر آن قلعه مبادرت میگردد :

### تصمیمات اول

تصمیم افراسیاب برای پناه گرفتن بقلعه گنگ ، که افرابهشت گنگ و گنگ دژ هم مینامیده اند .

چونزدیک شهر آمد افراسیاب      بدان بد، که رستم بودسیر خواب  
 کنون من شیخون کنم بر سرش      بر آریم گرد از دل لشکرش  
 افراسیاب تصمیم داشته که بوسیله یک شیخون بقوای ایران که در تعاقب او بودند یک حمله متقابله اجرا نماید ، اما :

بتاریکی اندر ، طلایه بدید      بدشت اندر ، آواز اسبان شنید  
 فروماند از کار رستم شگفت      همیراند و اندیشه اندر گرفت  
 همی کوفته لشکر و ریخته      بشیرین روان اندر آویخته  
 به پیش اندرون رستم تیز جنگ      پس پشت شاه و سواران جنگ

معلوم میشود در موقعی که گیخسر و افراسیاب را تعاقب مینموده رستم هم از راه دیگر خط رجعت او را بریده بوده است . افراسیاب در چنین موقعی کاملاً مستأصل و حیران شده ، برای رهایی از این وضعیت شورائی از فرماندهان تشکیل میدهد :

کسیرا ۴۳ نزدیک بدپیش خواند      وز اندیشه دل فراوان براند

پرسید کاین را چه بینید روی  
 چه بایست اکنون چنین رنج راه ؟  
 چنین گفت با نامور ، نامجوی

در شورای مزبور یکی از سرداران توجه به گنگ دژ را با توصیفاتى که از استحکام آن میکند به افراسیاب پیشنهاد نموده و نصیب میگردد .

زمین هشت فرسنگ بالای او  
 زن و کودک و مرد و چندین سپاه  
 بر آن باره دژ نبرد عقاب  
 خورش هست و ایوان و گنج و کلاه  
 همان بوم کورا بهشت است نام  
 بهر گوشه ای چشمه و آبگیر  
 همی موبد آورده از هند و روم  
 همانا که زان باره فرسنگ بیست  
 ترا زین جهان بهره جنگست و بس  
 همانا که چار است پهنای او  
 ترا گنج و بدخواه را ، رنج راه  
 نبیند کسی آن بلندی بخواب  
 بزرگی و فرمان و تخت و سپاه  
 همه جای شادی و آرام و کام  
 بیلا و پهنای ، پرتاب تیر  
 بهشتی بر آورده ز آباد بوم  
 جهان بین ببیند که بردشت کیست  
 بفرجام گیتی نماید بکس

طبق اشعار فوق از لحاظ درنگی قلعه مزبور کاملاً آماده و با آن ارتفاع و ضخامت فوق العاده و نیز وجود وسائل زندگی در داخل آن سقوط آن تقریباً غیر ممکن بنظر میرسیده است .

### تتمت روم

استقرار افراسیاب در قلعه گنگ و اتخاذ آرایش درنگی  
 چو بشنید گفتار ها شهریار  
 پیامد دلی شاد بهشت گنگ  
 همی گشت بر گرد آن خارسان  
 یکی کاخ بودش سراندر هوا  
 بایوان فرود آمد و بار داد  
 فرستاد بر هر سوئی لشکری  
 بهر جای بر باره شد دیده بان  
 خوش آمدش و ایمن شد از روزگار  
 ابا آلت لشکر و ساز جنگ  
 بدستی ندید اندر آن خارسان  
 بر آورده شاه فرمانروا  
 سپه را درم داد و دینار داد  
 نگهبان هر لشکری مهتری  
 نگهبان بروز و شب پاسبان

رد و موبدش بود بردست راست  
 یکی نامه سوی فغفور چین  
 چنین گفت: «کازگردش روزگار  
 پیوردم او را که بایست کشت  
 چو فغفور چین گر بیاید رواست  
 و گر خود نیاید فرستد سپاه  
 فرستاده از پیش افراسیاب  
 سرافراز فغفور بنواختش  
 چنان چون بود راه و آئین شاه  
 وزان سو بگنگ اندر افراسیاب  
 بدیوار عراده بر پای کرد  
 بفرمود تا سنگهای گران  
 بسی کاردانان رومی بخواند  
 بر آورد پیدار دل جاثلیق  
 کمانهای چرخ و سپرهای کرم  
 گروهی ز آهنگران رنجه کرد  
 بیستند بر نیزه های دراز  
 بدان چنگ تیز، اندر آویختی  
 بهر کار با هر کسی داد کرد  
 همان خود و شمشیر و برگستوان  
 بیخشید بر لشکرش بیشمار

فویسنده نامه را پیش خواست  
 نوشتند با صد هزار آفرین  
 نیامد مرا بهره جز کارزار  
 کنون گشت ازو روزگارم درشت  
 که بر دوستیش روانم گواست  
 گزین سو خرامد سوی کینه خواه»  
 بچین اندر آمد بهنگام خواب  
 یکی خرم ایوان پرداختش  
 همی خواند خاقان زهر سوسپاه  
 برآمد ز آرام وز خورد و خواب  
 ببرج اندر، آنرزم را جای کرد  
 کشیدند بر باره افسونگران  
 سپاهی بدیوار دژ بر نشاند  
 بران باره عراده و منجنیق  
 همه برجها پر ز خفتان و ترسم  
 زیولاد بر هر سوئی پنجه کرد  
 که هر کس که رفتی بر دژ فراز  
 و گرنه ز دژ زود بگریختی  
 سپه را درم داد و آباد کرد  
 سپرهای چینی و تیرو کمان  
 بویژه بدان، گو کند کارزار

طبق اشعار فوق افراسیاب برای اتحاد حاکمات درنگی کایه و سائل موجوده  
 آن زمان را برای حفظ و استحکام آن قلعه نکار برده از قبیل :

الف - تقسیم و آرایش قوا در نقاط لازمه .

ب - استقرار توپخانه (عراده و منجنیق) و مسلسل آن زمان (کمان چرخ) در برجها.  
 ج - تعبیه و سائل دفاع فرعی در بالای دیوار قلعه (آهنهای نوک تیز)، که با خواص

بیشدستی به يك جبهه مستعكم

قبلی آن قلعه. (ارتفاع و استحکام بسیار زیاد آن) از هر جهت افراسیاب را  
فارغ البال نموده و با اندیشه آسوده قبول جشن و شادمانی را با اجازه میدهد:  
چو آسوده شد زان، بشادی نشست  
خود و نامداران خسرو پرست  
پریچهره هر روز صدچنگ زن  
بشادی بدرگه شدی انجمن  
شب و روز چون مجلس آراستی  
سرود و لب ترك و می خواستی  
همی داد هر روز گنجی بیاد  
از امروز و فردا نیامدش بیاد  
اگر بودنی بود دل را بغم  
سزد گر نداری نباشی دژم  
دو هفته بر آنگونه، شادان بزیست  
۴۵ داند که فردا دل افروز کیست؟

نزدیک است

### رسیدن کیخسرو در مقابل گنگ دژ

سوم هفته کیخسرو آمد به گنگ  
بخندید و برگشت گرد حصار  
شنید آن غونای و آوای چنگ  
شگفت آمدش کانچنان جای دید  
بماند اندران گردش روزگار  
چنین گفت: کان کوچین باره کرد  
سپهر دلارای بر پای دید  
که خون سر شاه ایران بر ریخت  
نه از بهر پیکار پتیاره<sup>۱</sup> کرد  
زما، در چنین باره اندر گریخت  
برستم چنین گفت: «کای پهلوان  
سزد گر به بینج بروشن روان  
که با ما جهاندار یزدان چه کرد  
ز خوبی و پیروزی اندر نبرد  
بدیرا کجا نام بد بر بدی  
به تنی و کژی و نابخردی  
گریزان شد از دست ما، در حصار  
بدی کوبدان جهان را سراسر  
از ویست پیروزی و دستگاه

۱ - پتیاره بر وزن همواره، بمعنی آفت و بلا وزشت و مهیب و نازیب باشد و بمعنی مکنون و مخزون هم هست، خجلت و شرمندگی را نیز گویند و بمعنی شتاب و سختی هم آمده است، مکر و حیله و فریب و دغا را نیز گفته اند، آشوب و شور و غوغا را هم میگویند.

نریکسوی آن شارسان کوه بود  
 بروی دگر رود و آب روان  
 کشیدند بر دشت پرده سرای  
 فروشد ب ماهی و بر شد به ماه  
 زمین هفت فرسنگ لشکر گرفت  
 سرا پرده زد رستم از دست راست  
 بچپا بر ، فریروز کاوس و طوس  
 برفتند و بستند پرده سرای  
 شب آمد ، زهر سو بر آمد خروش  
 زمین را همی دل بر آمد ز جای  
 چو خورشید بر داشت از چرخ رنگ  
 نشست از بر اسب شیرنگ ، شاه  
 چنین گفت با رستم پیلتن  
 چنین دارم امید کافراسیاب  
 اگر گشته ، گرزنده ، آید بدست  
 بر آنم که ، او را زهر سو سپاه  
 بترسند ، وز ترس یاری دهند  
 بکوشیم تا پیش از آن ، کوسپاه  
 همه بارة دژ فرود آوریم  
 سپه را کنون روز سختی گذشت  
 چو دشمن بدیوار گیرد پناه  
 شکسته دلست او بر این شارسان  
 چو گفتار کاوس یاد آوریم  
 چنین گفت کاین کینه باشاخ و نرد  
 بسان درختی بود تازه برگ

ز پیکار لشکر بی اندوه بود  
 که روشن شدی مرد را زو ، روان  
 بهر سوی دژ ، پهلوانی پیا  
 بن نیزه و قبه بارگاه  
 ز لشکر زمین دست بر سر گرفت  
 ز شاه جهاندار لشکر بخواست  
 درفش دلفروز بابوق و کوس  
 سوم پور گودرز بگزید جای  
 زمین گشت یکسر ، پراز جنگ و جوش  
 ز بس ناله کوس و شیپور و نای  
 بدرید پیراهن مشک رنگ  
 بیامد بگردید گرد سپاه  
 که : « ای نامور مهر انجمن  
 نه بیند جهان نیز هرگز بخواب  
 به بیند سر تیغ یزدان پرست  
 بیاید ، که هستش چنین دستگاه  
 نه از کین و از کامکاری دهند  
 بخواند ، بر او بر ، بگیریم راه  
 همه سنگ و خاکش برود آوریم  
 همان روز رنج الدر آرام گشت  
 ز پیکار و کینش نترسد سپاه  
 کزین پس شود یگمان خارسان  
 روانرا همه سوی داد آوریم  
 زمانه نیوشد بزنگار و گرد  
 دل از کین شاهان نترسد زمرگ

پیشدستی به يك جبهه مستحکم

پدر بر پسر بگذراند بدست چنين تاشود سال، سدبار شست  
پدر بگذرد، کين بماند بجای پسر باشد آن در دراهنمای»  
طبق اشعار فوق، کيخسرو پس از مشاهده وضعیت گنگدژ و گذراندن يك  
رشته تخیلات جنگی از مخیله خود در باره آن و بیان چگونگی و بحث کلی آن  
برای رستم و سایر سران سپاه، بالاخره تصمیم به پیشدستی سریعی میگردد که قبل از  
رسیدن قوای کمکی دشمن، گنگدژ را اشغال کند، ضمناً با اینکه مطابق اشعاریکه  
پس از قسمت فوق درج شده (بواسطه اختصار از درج آنها در این کتاب خود داری  
میشود) افراسیاب یکنفر نزد کيخسرو فرستاده تقاضای صلح میکند، معیناً کيخسرو  
که از حيله های افراسیاب و خبث طینت او مطلع بوده و قعی بآن مذاکرات نگذارده،  
طبق شرحی که ذیلا میآید آرایش جنگی لازمه اتخاذ و شروع بعمل میکند.

### قسمت چهارم

تهیه و اجرای حمله کيخسرو و گنگدژ و امکان پذیر نمودن آن بوسیله ایجاد رخنه  
شه نامبردار نیکی گمان نشست از بر زمین، سپیده دمان  
بیامد بگردید گرد حصار نگه کرد تا چون بود کارزار  
طبق این اشعار، کيخسرو و اکتشافی را که هر فرمانده باید شخصاً از وضعیت زمین  
بعمل آورد، معمول داشته سپس بطریق ذیل دستور آرایش قوا را میدهد:

برستم بفرمود تا همچو کوه بیامد بیکسوی دژ، با گروه  
دگر سوی، گستهم نوذر بیای سه دیگر، چو گو در زفر خنده رای  
بسوی چهارم، شه کامکار ابا پیل و کوس و ببرده سوار  
سپه را همه هرچه بایست ساز بگرد و بیامد سوی تخت، باز  
نیرنگی که کيخسرو برای ایجاد رخنه در این قلعه بکار برده شامل قسمتهای  
متعدد و بی نهایت جالب توجه و بشرح ذیل بوده است:

۱ - ایجاد خندقهای عمیق (بگودی دویزه) برای حفظ قوا از غافل گیری.

بلشکر بفرمود پس شهریار یکی کنده کردن بگرد حصار  
بدانکار هر کس که دانا بدند بچنگ دژ اندر، توانا بدند  
چه از روم و وز چین و از هندوان چه رزم آزموده زهر سو گوان



همه گرد آن شارسان چون فوند  
 دو نیزه بیالا یکی کنده کرد  
 بدان ، تا شب تیره بی آختن  
 بگشتند و جستند هر گونه بند  
 سپه را بگردش پراکنده کرد  
 نیارد ز ترکان کسی تاختن

۲ - استقرار توپخانه و مسلسل در چهار طرف قلعه، که بالای دیوار های آن روانه گشته تا اگر کسی از بالای دیوار بخواهد سر بلند کند بر سرش بکوبند :

دو سد باره عراده و منجنیق  
 دو سد چرخ برهر دری باکمان  
 پدید آمدی ، منجنیق از برش  
 پس منجنیق اندرون رومیان  
 نهاد از برش هر سوئی جاثلیق  
 ز دیوار دژ ، چون سر بد گمان  
 چو ژاله همی کوفتی بر سرش  
 ابا چرخها تنگ بسته میان

۳ - ایجاد نقب در زیر قسمتی از دیوار قلعه و بر پای داشتن آن قسمت از دیوار بوسیله ستونهای چوبی که بتوسط پیل بانجا حمل شده بود و پاشیدن نطف سیاه بر ستونهای چوبی مذکور :

دو سد پیل فرمود پس شهریار  
 یکی کنده ای زیر باره درون  
 پراکنده بر چوب ، نطف سیاه  
 بدان چاره آن باره مانده بجای  
 بیکسو بر ، از منجنیق وز تیر  
 بزیر اندرون آتش و نطف و چوب  
 بهر چار سو ساخته کارزار  
 کشیدن ستونها به پیش حصار  
 بکنده نهادند زیرش ستون  
 بر آنگونه فرمود نیرنگ ، شاه  
 بدان چوبها بر گرفته پدای  
 رخ سر کشان بود هم چون زریرا  
 زبر ، گرزهای گران کوه کوب  
 چنان چون بود ساز جنگ حصار

۴ - بایش کیخسرو به پیش یزدان و بعد اختصاص چند لشکر برای نقاط مهم منظور و امر با فروختن ستونهای چوبی که بنطف سیاه آلوده و قسمتی از دیوار قلعه روی آنها قرار گرفته بود :

۱ - زریر در این جا بمعنی گیاه زردی است که جامه بدان رنگ کنند و آنرا اسیرک نیز گویند و بعضی گویند برک زرد چوبه است، برقان را نیز گویند .

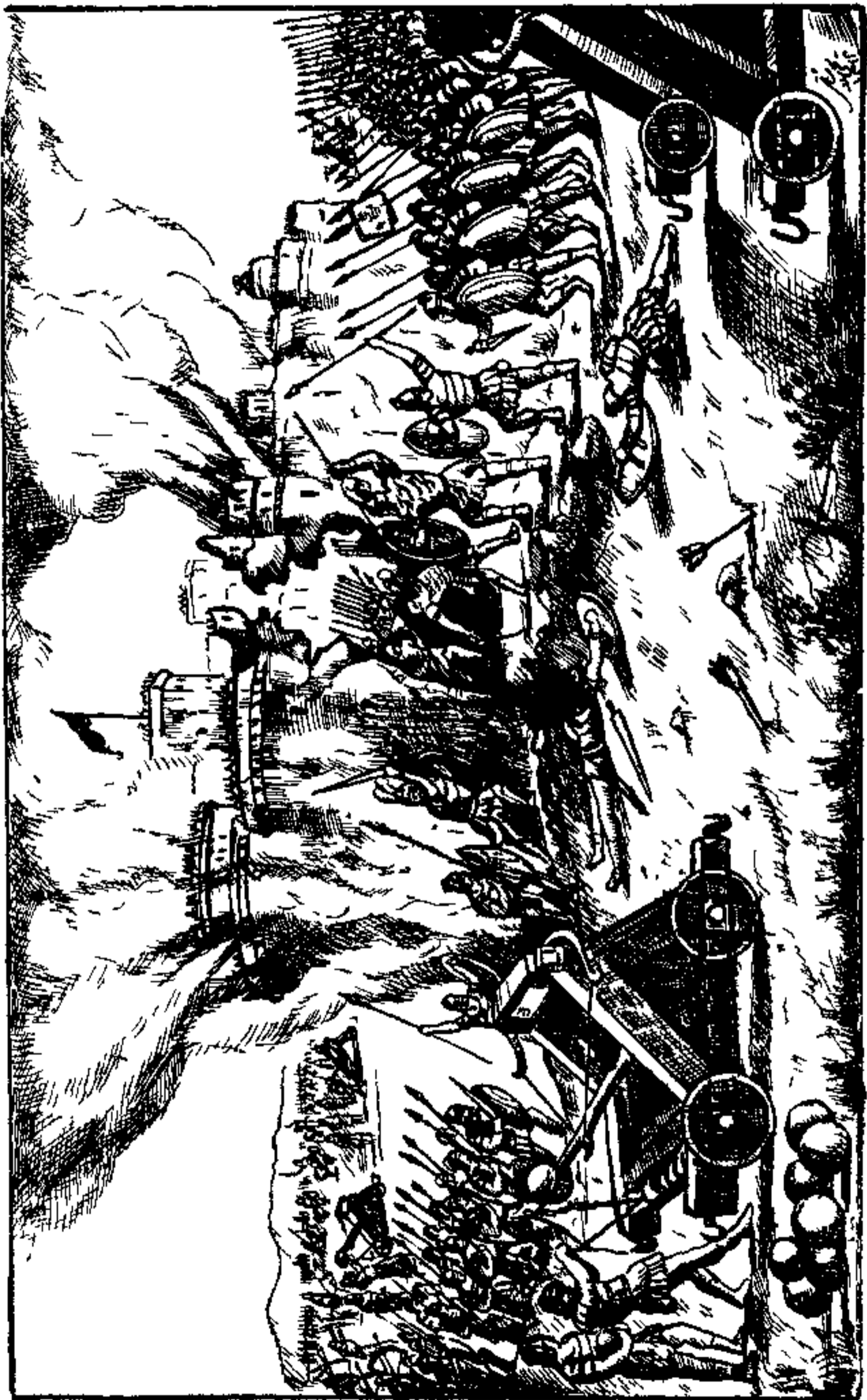
بشدستی به يك جبهه مستحکم

چو این کرده شد ، شهریار زمین  
ز لشکر بشد تا بجای نماز  
ابر خاك ، چون مار پیچان ز کین  
که همواره پست و بلندی ز تست  
اگر داد بینی همی رای من  
نگون کن سر جادوان را ز تخت  
چو برداشت از پیش یزدان سرش  
کمر برمیان بست و برجست زود  
بفرمود تا سخت بر هر دری  
بدان چوب و نطف ، آتش اندر زدند  
زبانگ کمانهای چرخ وز دود  
ز عراده و منجنیق و ز گرد  
این اعمال عیناً بمنزله آتشی نهبه میباشد که امروزه قبل از اجرای حمله

صورت میگردد .

خروشیدن پیل و بانگ سران  
تو گفتی بر آویخت با هور ماه  
بر آنگونه گشت آسمان ناپدید  
ه - سوختن ستونهای چوبی و گولساری قسمتی از دیوار قلعه و تولید رخنه و  
استفاده از آن با آرایش مخصوص .

ز نطف سیه چوبها بر فروخت  
نگون باره گشتی که برداشت پای  
وز آن باره چندی ز ترکان بزیر  
که آرد بدو شوربختی جهان  
بر آمد خروشیدن کارزار  
قوای ایران موقع هجوم بر رخنه هورا میکشیدند که روحیه دشمن را خراب کنند  
سوی رخنه دژ نهادند روی بیامد دشمن رستم جنگجوی



محموم قشون ایران به گنجه دژ با استفاده از رجه حاصه

یشدستی به يك جبهه مستحکم

۶ - اقدامات افراسیاب برای مسدود نمودن رخنه :

خبر شد همانگه بافراسیاب	کجا بارة شارسان شد خراب
پس افراسیاب اندر آمد چو گرد	بجهن و بگریوز آواز صکرد
که با بارة دژ شما را چکار؟	سپه را ز شمشیر باید حصار
ز بهر برو بوم و فرزند خویش	همان از پی گنج و پیوند خویش
بیندید با یکدگر دامنا	ممانید بد خواه پیرامنا
ز ترکان سپاهی بکردار کوه	بشد سوی رخنه گروهها گروه
بکردار شیران بر آویختند	خروش از دو رویه برانگیختند
سواران ترکان بکردار بید	نوان گشته وز بوم و بر، نا امید
برستم بفرمود پس شهریار	پیاده هر آنکس که بد نیزه دار
به پیش اندر آرد بر آن رخنه گاه	همپدون پیاده همه کینه خواه
ابا ترکش و تیرو تیغ و سپر	دو دسته پیاده پس نیزه ور
سواران جنگی نگهدارشان	بدانگه که شد سخت پیکارشان
سوار و پیاده زهر دو گروه	بجنگ اندر آمد بکردار کوه
برخنه در آورد یکسر سپاه	چو شیر ژبان رستم کینه خواه
بیاره بر آمد بکردار گرد	درفش سپه را نگونسار کرد

طبق شرح فوق گنگ دژ بوسیله قوای ایران تسخیر، بوق سپاه افراسیاب  
نگونسار و چنانکه ذیلا میآید بیرق بنفش شیر نشان ایران بجای آن افراشته شد،  
سپاهیان فاتح به پیروزی شاهنشاه عظیم الشان ایران هورا کشیدند :

نشان سپهبدان ایران بنفش  
بر آن باره زد شیر پیکر دوش  
به پیروزی شاه ایران سپاه  
بر آمد شرو و شیدن از رزمگاه

با این مختصر شرح و بحثی که در باره قسمتی از آثار گرانبهای خداوند جنگ سپهبد **فردوسی طوسی** بعمل آمد، تصور میکنم هیچکس نتواند این مطلب را انکار نماید که: «زبان و قلم قادر نیستند يك قطره از دریای بیکران تقدیر شایسته و بایسته را باین مرد بزرگوار و نابغه عظیم الشأن ابراز و عرضه داشته دین واقعی را نسبت با وادانمایند» زیرا در همین مختصر باثبات رسید که در ده قرن قبل این **خداوند جنگ**، این **نابغه بی نظیر** و بالاخره این **مرد بتمام معنی کامل** که مخصوصاً قسمت اعظم افکار خود را باعمال جنگی متوجه کرده است طلوع نموده، آنچه اصول، قانون، دستور و قاعده اساسی بوده است بساده ترین عبارت و با شیرین ترین وضعی بیان فرموده که اگر يك قوة ادراک سالم با فکر پذیرنده ای از آن استفاده نماید محتاج به هیچگونه تحقیق و تفحص در کتب دیگر راجع بآنچه که او فرموده نخواهد شد.

همچنین ثابت گردید که گفتار استادان معروف جنگ دنیا که فعلا در افواه و کتب جنگی رواج یافته هیچکدام با مراجعه به **شاهنامه** برای ما (**ملت ایران**) تازگی نداشته نو و بی نظیر بنظر نمیرسد، حتی غالب قسمتها را که فراماندهان بزرگ فقط گفته یا آرزو نموده و یا بالاخره توصیه کرده اند **خداوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی** ما خیلی پیشتر از آنها اساساً عمل کرده است، مثلاً از آنجمله که میگویند: **نابلتون** در سال ۱۸۱۳ پس از اطلاع از شکست **مارشال نی در (دنویسی)** ضمن صحبت با ژنرالهای خود از سختی و اشکال فن جنگ شرحی اظهار داشته و اینطور خاتمه میدهد: «اگر فرصتی پیدا کنم کتابی در این موضوع مینویسم و اصول فن جنگ را بطوری واضح تشریح میکنم که هر نظامی بفهمد

و بعدها بتوانند جنگ را مانند سایر علوم تعلیم گیرند ،  
 اضاف میخواهم آیا این آرزوی ناپلئون را فردوسی در هشت قرن قبل از  
 او عمل نکرده بود؟ اصول فن جنگی را که فردوسی با این شیوه ابداعی خود نوشته  
 برای سرباز که سهل است برای چریک و رعایای عامی مملکت هم فهم آن بسیار  
 آسان و محتاج بهیچ توضیح دیگری نیست چنانکه ، غالباً عشایر سابق ما از آن استفاده  
 نموده و بطوریکه در ابتدای همین کتاب ذکر شد در محاربات عصر اخیر هم بنحو  
 اکمل از آن نتایج مفیده عاید داشته اند .

و نیز در خصوص آنکه همین ناپلئون گفته است : « پسر من غالباً باید  
 تاریخ را بخواند و در مطالب آن غور نماید ، چه یگانه فلسفه حقیقی در تاریخ  
 است . باید وقایع جنگهای سرداران بزرگ را مرور کند و در آنها تعمق  
 نماید . اینست تنها راه آموختن جنگ و اینست یگانه وسیله سردار بزرگ  
 شدن و کشف اسرار فن جنگ » باز اضاف میخواهم آیا ناپلئون که اینقدر نوجه  
 او بتاریخ معروف و طبق کلماتیکه فوقاً مذکور افتاد تا این حد علاقه مند بقرائت  
 تاریخ بوده و برای سردار بزرگ شدن پسرش توصیه کرده است ، کدام تاریخ جنگ را  
 برشته تحریر در آورده که بتواند با یک قسمت مختصر از تاریخهایی که فردوسی  
 بنظم آورده برابری نموده یک هزارم آن ، بجواننده فکر جنگی بدهد ؟ !

در صورتیکه فردوسی تاریخ چهار سلسله از سلاطین اولیه ایران : « پیشدادیان  
 کیان .. اشکانیان و ساسانیان » را بنظم آورده که شامل شرح احوال و دقائق عملیات  
 جنگی بالغ بر پنجاه پادشاه و عده زیادی از پهلوانان و دانشمندان معروف معاصر  
 آنها میباشد ، چنانکه خود فردوسی هم فرموده است :

بدین نامه شهریاران پیش بزرگان و جنگی سواران پیش  
 همه بزم و رزمست و رای و سخن گذشته بسی کارهای کهن  
 فعلا کاری نداریم بنکات مهمه دیگری که از شاهنامه استفاده میشود ، از قبیل :

احیاء ملیت و زبان و عظمت دیرینه ایران و یا بنکات مذهبی ، فلسفی ، حکمتی ، طبی و معرفة الروحی او که يك قرائت دقیق بر ما آشکار میکند که کمتر نکته ممکن است بنظر برسد که این مرد بزرگ بدان توجه نداشته یا لا اقل گوشه بآن نزده باشد ، حتی قیافه شناسی و آئین مهمانداری که ذکر این دو قسمت شاید در کتابی که يك مرد جنگی بنظم آورده باشد خیلی دور و بی اهمیت بنظر برسد ولی این **نایغه عظیم الشان** از آنها هم فروگذار نکرده بطوریکه راجع بقسمت اول ( قیافه شناسی ) دارندگان بینی کج و چشمهای خوابیده را دشمن **ایزد** معرفی فرموده است :

همان کژه بینی و خوابیده چشم      دل آکنده دارد تو گوئی بخشم  
بدیده به بینی هر او را بد است      که او در جهان دشمن ایزد است

و باز در جای دیگر کسانی را که بد ریخت و بینی کج و زرد رو و کوتاه قد که دارای چشمهای سبز و کج و دندان بزرگ باشند ترسو ، پست ، کینه ور ، دروغگو و بد جنس معرفی میفرماید :

تی زشت و بینی کژ و روی زرد      بد اندیش و کوتاه و دل پر زرد  
دو چشمش کژ و سبز و دندان بزرگ      براه اندرون کژ رود همچو گرس  
همان بد دل و سفله و بی فروغ      سرش پر ز کین و زبان پر دروغ

بالعکس در جای دیگر اشخاص بلند بالا و قوی البنیه را که دارای موی مشکی و بینی بزرگ و سیه چرده باشند پهلوان و دلیر و شخص بزرگ معرفی میفرماید :

بیالا دراز و باندام خشک      بگرد سرش جعد موئی چومشگ  
قوی استخوانها و بینی بزرگ      سیه چرده ، گردی دلیر و سترگ

و در قسمت آئین مهمانداری مختصراً دستور جامع و کاملی را در دو بیت بیان فرموده :

خورش باید از میزبان گونه گون      نکفتش کزین کم خوروزان فزون  
اگرچه بود میزبان مهربان      پزشکی نه خوب آید از میزبان

و بالاخره همانطور که در ابتدای این کتاب ذکر شد عملاً وظیفه حقیقی و

واقعی بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا را انجام داده ، مثلاً مطلبی را که **مارشال فن درگولتز** فرمانده معروف آلمانی که یکی از سرداران مشهور جنگ بین الملل (۱۸ - ۱۹۱۴) میباشد در این قرن بیان نموده ، **فردوسی** در حدود ده قرن قبل از او شخصاً عمل نموده است ، زیرا **فن درگولتز** فقط گفته :

« آنکسیکه راجع بتاکتیک و استراتژی چیزی مینویسد باید خود را وادار کند که يك تاکتیک و استراتژی ملی بنویسد یعنی طرف استفاده ملتی باشد که برای آن نوشته شده است . » در صورتیکه فردوسی کاملاً این مقصود را عملی نموده است .

اگرچه شیوه کارزار (**تاکتیک و استراتژی**) **فردوسی** میتواند طرف استفاده تمام ملل واقع گردد (چنانکه واقع شده است) ولی بدیهی است آنطوریکه اهالی این سرزمین که بسنخ فکری خودشان مطلبی را می بینند از آن استفاده خواهند نمود ، ممکنست سایرین با ترجمه آن بتوانند بهمان اندازه نتیجه عاید دارند و خوشبختانه نظمی را که **فردوسی** در بهصد و پنجاه و سه سال قبل با تمام رسانیده هنوز کاملاً مفهوم و آنقدرها محتاج بمراجعه بکتاب لغت نیست ، در صورتیکه اگر کتب سایر ملل را که در زمان خود **فردوسی** نوشته شده است تحت مطالعه در آوریم تصور نمیکند محققین و مطلعین خودشان هم بتوانند مطالب آنرا بهسولت درک کنند و این هم یکی از شاهکارهای **فردوسی** و ملت ایران میباشد .

بنابشرح مراتب مذکوره اکنون که این مختصر ، یعنی جلد اول کتاب گرد آورده خود را با تمام میرسانم بنام قدر دانی از عظمت نبوغ نظامی **خداوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی** پیشنهادات ذیل را تقدیم نموده انجام آنها را تا موقعیکه بتقدیم مجلدات بعدی همین کتاب (که در همین زمینه تنظیم شده و شامل نکات دقیق دیگر شیوه کارزار میباشد) موفق شوم از **پیشگاه شاهنشاه معظم ایران اعلیحضرت اقدس رضاشاه پهلوی ارواحنا فدا** استدعا مینماید :

۱ - همانطوریکه برای این کتاب اسم گذارده شده از این بعد **فردوسی** را



- در همه جا بنام **سپهبد فردوسی** بنامند زیرا کاملاً ثابت شد که حقایق یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی بوده و از هر حیث شایسته این مقام ارجمند سپاهگیری میباشد .
- ۲- در **قشون شاهنشاهی** از هر صنف يك فوج بنام **فردوسی** موسوم و نامیده شود .
- ۳- تحت نظر متخصصین فن ، سینماهای مختلف از داستانهای **شاهنامه** تهیه شود ، همچنین قطعات تئاتری که شامل نصایح و دستورات **فردوسی** باشد تدوین و در معرض نمایش بگذارند ( زیرا این دو قسمت یعنی سینما و تئاتر فعلاً جزو بهترین مدارس بشمار میرود که توسط آنها میتوان نکات مهمی را بجامعه تعلیم داد) .
- ۴- تحت نظر انجمن صلاحیت داری **شاهنامه** دقیقاً مطالعه و از روی آن مقرراتی برای مراسم نظامی و غیره اقتباس و عملی شود که بی نهایت جالب توجه بوده ، بعلاوه **عظمت کشور باستانی ایران** را در خاطر علاقه مندان باین آب و خاک بهتر و بیشتر مجسم سازد .

۵- همچنین اغلب اصطلاحات فعلی (اعم از نظامی یا غیر نظامی) که لغات اجنبی بوده و در **شاهنامه** شیرین تر و صحیح تر آن پارسی سره موجود است تعویض و به همان تریبی که در این کتاب پیروی شده است اصطلاحات پارسی مذکوره رواج یابد از قبیل :

کلمه معمول	کلمه پیشنهادی	کلمه معمول	کلمه پیشنهادی
تاکتیک	شبهه کارزار	خندق و سنگر	کنده
گاز جنگی	دود زهر	سیم خاردار	خسک
مسلل	تیر چرخ	کشیکچی	نگهبان
رایرت	آگهی	امر بر	فرستاده
تعرض	پیشدستی	دفاع	درنگ
مأمور کسب اطلاع	کار آگه	نقشه جغرافیائی	گیتی نما
تدبیر متخذه	فیرنگ	حمله	تاخت
صبحگاه	پگاه	شامگاه	پسین
خیلی خوب	آفرین	سلامت باد	انوشه باد